

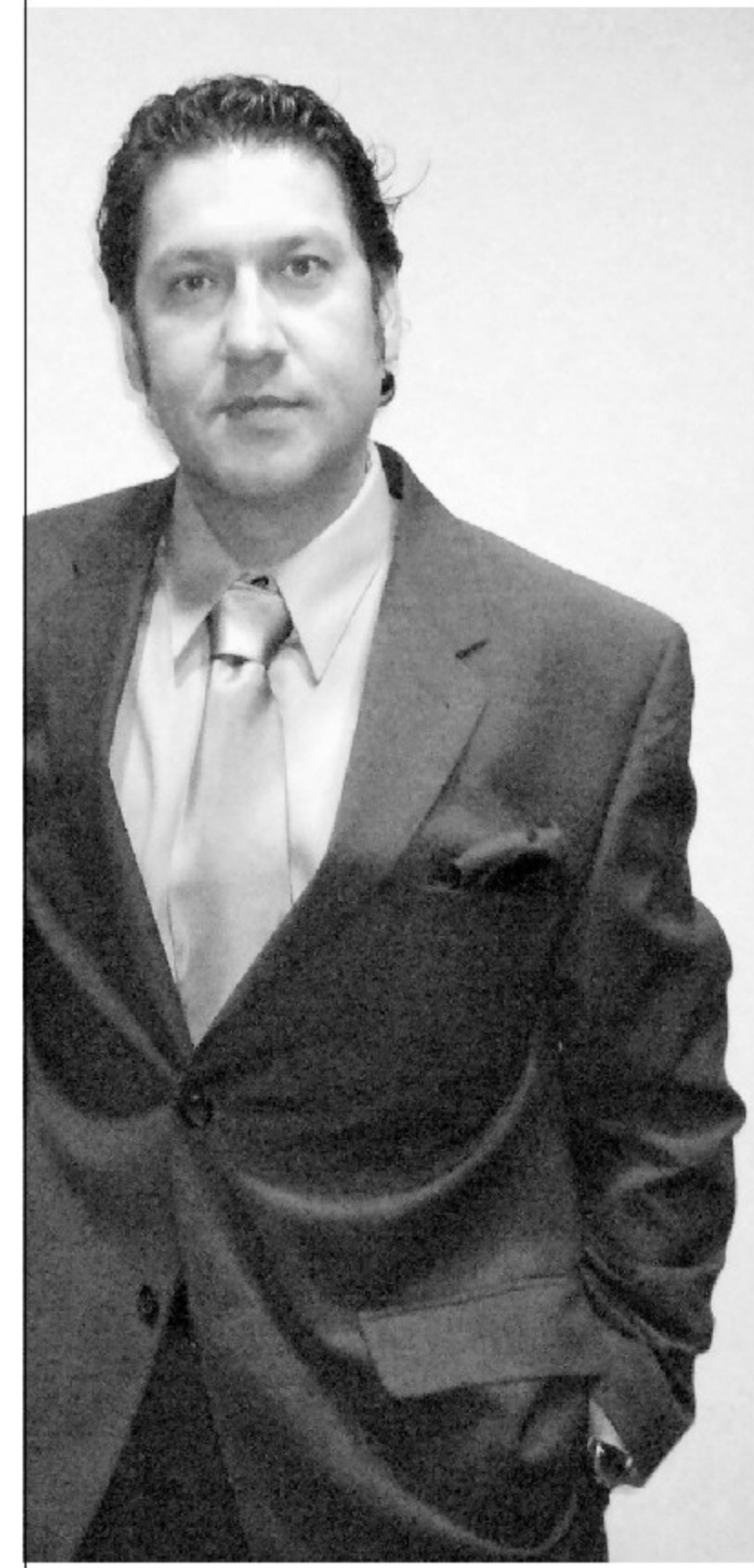
بحران افغانستان:

وابستگی های خارجی مغایر منافع و حاکمیت ملی

داکتر عاصم اکرم

۲۸ جدی ۱۳۸۶ هجری شمسی
(۱۸ جنوری ۲۰۰۸ میلادی)

info@assemakram.com



بحران افغانستان: وابستگی های خارجی مغایر منافع و حاکمیت ملی

داکتر عاصم اکرم

سئوال عمده که در اینجا می خواهم مطرح کنم اینست که آیا افغانستان بحیث یک کشور مستقل، خود اراده و دارای حاکمیت ملی عام و تام هنوز هم وجود دارد یا خیر در حالیکه از صدر حکومت گرفته تا اکثر گروه های سیاسی و، در شرایط امروز، یک حلقه رویهم رفته وسیع هموطنان ما جیره خور قدرت های خارجی می باشند؟

لازم نخواهد بود تا در مورد دوره های گذشته به درازا صحبت کنیم و کافی خواهد بود تا بحث خود را به زمان معاصر و بخصوص بر حالت فعلی - یعنی بعد از حمله قوای متحد برهبری ایالات متحده امریکا بمنظور از پا در آوردن حکومت طالبان در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی و متعاقباً بر کرسی شانیدن حکومت آقای کرزی - و به سرچشمه آن، یعنی حالت های که در اثر کودتای کمونیستی "هفت ثور" و متعاقباً اشغال کشور توسط قوای ارتش سرخ شوروی رخ داده است، محدود نگاه کنیم.

کشور افغانستان زمانی که توسط یک گروه مارکسیستی کوچک دارای روابط خاص با یک کشور خارجی، که در واقع دارای دو خاصیت جالب بود (و که در اینجا تشریح می دهیم)، استقلال اصلی و حق خود ارادیت را از دست داد. اتحاد شوروی نه تنها یک ابر قدرت بود که بحیث وارث امپراتوری تزاری روسیه بصورت ختم نا پذیر توسعه طلب بود، بلکه علاوه بر آن، از زمان روی کار آمدن بولشویک ها در سال ۱۹۱۷



میلادی، آن امپراتوری در تلاش توسعه طلبی مفکوری و سیاسی نیز گردیده بود که افغانستان نسبت به موقف جغرافیوی آن از هر دو نگاه در خط مقدم اهداف سیاست ماسکو قرار داشت. از این حیث وقتی حزب کمونیست افغانستان، که تا زمان انشعابش زیر نام "خلق" شناخته می شد، یک حزب سیاسی عادی نبود و روابط خاص آن با حزب حاکم شوروی و بروی کار آمدن آن بحیث یک جزو شبکه بین المللی احزاب کمونیستی تحت دستور واضح و یا پشت پرده ماسکو نزد همه بحیث قدم اول بطرف از دست دادن استقلال واقعی و حق خود اردایت مردمش و حاکمیت ملی افغانستان استدلال گردید.

امروز نزد همه ثبوت شده است که این تحلیل واقعت داشت و اینکه علی الرغم دشمنی های شخصی، رقابت های قومی و بعضی اوقات مفکوری، جناح های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان متفقاً و بصورت تقریباً همنا تاجع امر رفیق برزگ شوروی بوده و در مقابل توقع کمک های همه جانبه و عام و تام برای بقای حیات خود داشتند. البته در مقابل این کمک های نظامی، اقتصادی و سیاسی

شوروی، نظام کمونیستی در کابل بسطح ملی و بین المللی سیاست های را پیش می برد که مورد پسند بداران شوروی آن بود.

در صف مقابل، مجاهدین نیز از ناچارگی در دام وابستگی ها افتادند. در جهان سیاست و بخصوص در دنیای سیاست بین المللی و در حالی که کشور ها آغوشته رقابت های شدید چه علناً و چه در خفا می باشند، کمک مفت و "از برای خدا" متأسفانه وجود ندارد. زیرا زمانی که مجاهدین در پاکستان و ایران مرکز گرفتند و برای پیشبرد مبارزه خویش علیه قوای اشغالگر شوروی و حکومت اجیر کمونیستی ناچار دست را پیش کرده و تقاضای کمک های نظامی و مالی از مراجع غیر افغانی کردند، آنها هم در دام مصیبت افتادند. احزاب مجاهدین در حالیکه اهداف شان مشترک بوده و بصورت عموم روشن، بزودی کم و بیش آله دست مراجع تمویل کننده قرار گرفتند و آهسته آهسته تأثیر آنها به حد زیاد شد که بطور مثال در پاکستان بصورت روزمره در دفتر پیشاور دستگاه استخباراتی آی اس آی مجلس دایر میشد و با احزاب جهادی در مورد دستور العمل و اهداف نظامی و سیاسی شان مشوره میشد.

BUNE, MONDAY, MARCH 8, 1993



Meeting reporters after the signing of the Afghan accord were, from left, Prince Turki al Faisal, the Saudi intelligence chief; President Burhanuddin Rabbani of Afghanistan; Prime Minister Nawaz Sharif of Pakistan and Gulbuddin Hekmatyar, an Afghan leader.

Afghans Sign Accord but Snag Persists

اگر از طرف مجاهدین موضوع را نگاه کنیم، دست بازی مؤسسات استخبارتی و سیاسی کشور های ذی علاقه و متعاقباً ذی دخل در قضیه افغانستان، که همسایه مستقیم بوده باشند، مانند ایران و پاکستان، و یا دورتر از نگاه جغرافیوی مانند امریکا، عربستان سعودی و بعضی کشور های اروپائی، به حد زیاد شده بود که اصلاً قابل تصور نیست. در آن زمان مقابله حیاتی با ابر قدرت شوروی، گروه های سیاسی چه از روی بی چارگی و چه از روی عدم بیداری سیاسی آن حالت مداخله را پذیرفته و با آن به اصطلاح گذاره می کردند و حتی در بازی که توسط بیگانگان طرح شده بود بعضاً استعداد نشان می دادند تا بتوانند گروه های حریف خود را پس زده و بعوض آنها خود را برخوردار قسمت بیشتر اکمالات مالی و نظامی خارجی بسازند.

جای تأسف واقعی در این است که بعد از کامیابی گروه های مجاهدین زمانی که کابل را در بهار ۱۹۹۲ میلادی تصرف کردند و رسماً به دوره قدرت داری کمونیست ها و حامیان روسی شوروی شان ختم بخشیدند، ایشان هنوز هم به عادت سابق جیره خوری خود ادامه دادند. بعد از به اصطلاح فتح کابل دیگر گروه های جهادی سابق برای آزادی سرزمین خود و برای مقاصد علیای جهاد در صدد ادراک اکمالات بیرونی نبودند بلکه بمنظور از بین بردن حریف های داخلی و استحکام قدرت سیاسی و نظامی خود در آن تلاش بودند. بلی دیگر پول و تفنگ گدائی شده از خارج در راه از بین بردن دشمنان مملکت و مردم و دین به خرج نمی رفت بلکه بمنظور زور آزمائی و کشتن و غلبه بر سر و مال هموطنان که زاده همان خاک بودند و اما به دلایل مربوط به زمان و جغرافیه عضوی حزب دیگری و یا قبيله دیگری بودند مصرف می شد.

استفاده از منابع اکمالاتی خارجی در زمان جنگ های خانمان سوز سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۶ که بنام «دوره ربانی» نیز مشهور است معمول بود. هر يك از ائتلاف های متخاصم برخوردار كميك های با شرط و قید گروه ها و کشور های خارجی بودند. هر يك از ائتلاف ها هیات خویش را به خارج بمنظور جلب كميك ها می فرستاد و یقیناً هرگاه آن درخواست ها قبول می شد از خود هم بهای داشت.

بلاخره اگر در مورد طالبان صحبت نمائیم، آنها در اثر کمک های مالی و نظامی دستگاه های استخباراتی پاکستان، امریکا و عربستان سعودی تقویه شدند تا از يك حرکت محلی در سال ۱۹۹۴ به يك جبهه ملی منسجم مبدل شده و بصورت برق آسا اکثر کشور را در سال ۱۹۹۶ بتصرف خود آورند.



اسامه بن لادن که از اختراع های دستگاه استخباراتی سی آی ای امریکا به شمار می رود، طوریکه امروز همه می دانند، در سال ۱۹۹۶ از سودان اخراج شده و وارد خاک افغانستان (جلال آباد) شد در حالیکه "براداران" دوره جهاد یعنی گروه های اخوانی (ربانی) و وهابی (سیاف) در رأس امور در کابل قرار داشتند. دو سال اول اقامت بن لادن در افغانستان چندان امید دهنده برای تبعید سعودی مذکور نبود زیرا طالبان در ابتدا وی را به نگاه مشکوک نگاه می کردند. اما آهسته آهسته بن لادن راه خود را به دل ملا عمر خرید و با استفاده از تملق (وی را امیر المؤمنین خطاب می کرد و طی کست ویدیو تبلیغاتی سایر مسلمانان دنیا را نیز دعوت کرده بود تا ملا يك چشمه را به عین صفت بشناسند) و مصرف پول های گداز بتدریج نقش مهم تری در پهلوی نظام طالبان در کندهار ایفا نموده و تا اینکه در تعیین سیاست آن طالبان تأثیرش بطور روز افزون محسوس شد.

بعد از حدود سال ۱۹۹۸ ملا عمر و حکومت غیر ملی طالبان به پیروی از سیاست های خشن تر راه را انتخاب کردند که اصلاً در آن اثری از منافع ملی افغانستان دیده نمی شد و بعوض آن يك سیاست روز بروز از هر نگاه متعصب تر پیش بردند. بطور جالب به همان طوریکه حکومت طالبان بی پروا بمقابل مردم افغانستان بود، آن خواهان تبارز در صحنه بین المللی بحیث يك حکومت دارای موقف های بسیار

قاطعانه، و بنظر خود شان مدافع حقوق مسلمانان، یعنی که در اصل به پیروی از افکار و موقفگیری های گروه افراطی "القاعده" و رهبری عرب آن، بود. از تاریخ مذکور ببعده حکومت طالبان دیگر علاقمند درك راه حل برای بحران داخلی نبوده و در مذاکرات که با ائتلاف شمال داشت به صداقت سهم نگرفته و بیشتر علاقمند این بود که چطور پنجه با امریکا نرم کند. حکومت ملا عمر آخندزاده که در ابتدا فکر می شد در رأس يك حرکت اسلامگراه بنیاد طلب با صورت ملی قرار دارد، اکنون زیر تأثیر داکتر الظواهری و اسامه بن لادن رفته بود و برنامه وسیع تر و ضد همگی آنها را از خود ساخته بود. در دید جدید که ملا عمر از شخص خود و از دنیا داشت، وی خیال داشت که امیر المؤمنین همه مسلمانهای دنیا می شود و افغانستان مرکز خلافت جدیدی می باشد. به اساس همین خیال و خواب بود که رهبر طالبان در حینیکه به مقابل سازمان دهشت افکنی عربی و غیر افغانی القاعده و رهبران آن نرمش نشان می داد و آنها را شامل تصامیم عمده حکومت خود می کرد، به همان اندازه تصامیم (که آن تصامیم را طالبان زیر عنوان "فتوا" صادر می کردند) خشن تر و بی منطق تر می گرفت و بی رحمی بیشتر در مقابل مردم کشور خود نشان می داد.



حکومت يك ساختمان سیاسی و اداری مؤظف نه تنها تطبیق قانون و حفظ مسئولیت ملی بلکی وظیفه دارد تا در مورد بهبود شرایط زندگی، ارتقای سطح علمی و حتی آرامش خاطر باشندگان سرزمین که مسئولیت اداره آن برایش تفویض شده است تأمین نماید. کارمندان حکومت از بلندترین مقام تا پایین ترین آن همه باید بدانند که وظیفه شان صرف خدمت به مردم و مملکت است و پیشبرد امور اداری کشور يك مسئولیتی است که بحیث يك امانت به دست شان گذاشته شده و که نباید به آن خیانت کنند. بی مسئولیتی، بی کفایتی، رشوة خوری، خویشخوری، و غیره، همه به منافع ملی و مقاصد عالیای حکومت در خدمت مملکت و مردم آن صدمه می رساند. فلذا يك حکومت نا توان و ناقص نه تنها به

قراردادیکه امروز با مردم خود بسته است خیانت می کند بلکه در حق نسل های آینده که اولاد ما و شما همه می باشند ظلم و خیانت می کنند. باید درست درك کنیم که هیچ حرکت و هیچ عمل بی تأثیر نمی باشد. زمانی که مأمورین حکومت و اراکین دولت دست به رشوة خوری و خویشخوری و چور و چپاول بیت المال می زنند، خیانتی که مرتکب می شوند تنها به سطح يك دفتر، يك شعبه، يك وزارت و يا يك ولايت نمی باشد، ولی در واقع ضرر آن به همه می رسد و ضربه آن به سطح مملکت محسوس می باشد.

در طول تاریخ و در سرتاسر دنیا حکومت های خودکامه، مستبد و نا مشروع وجود داشته و متأسفانه هنوز هم وجود دارد. اگر ما زمان معاصر را مد نظر بگیریم و بخصوص از زمان رقابت همه جانبه که بین دو ابر قدرت شوروی و امریکائی بعد از جنگ دوم جهانی ایجاد شده بود و دنیا را در بازی رقابت خود به نحوی از انحا آغشته نموده بود، طوریکه خود کشور ما شاهد آن بوده و می باشد، يك عده حکومت (مثلاً کشور های اروپای شرقی)، به رضا و یا به زور، تحت حمایه ابر قدرت ها قرار گرفتند و توافقات سیاسی و نظامی که اکثراً مغایر منافع ملی شان بود اجباراً امضا کردند. در زمان جنگ سرد، بخصوص در بین کشور های جهان سوم، تعدادی حکومت با کمک یکی از ابر قدرت ها روی کار آمدند: شوروی نظام های کمونیستی سوسیالیستی را تشویق و حمایه می کرد و امریکا با نظام هاییکه خاصیت عکس آنرا داشت عین کار را انجام می داد. حتی کشور های خوردتر اروپائی عین بازی را در ممالک که سابق از جمله مستعمرات شان بود روی دست گرفتند و فرانسه يك مثال خوب در این مورد بوده می تواند.

اگر خواسته باشیم يك حکومت خود کامه که با کمک سی آی ای امریکائی روی کار آمده باشد و توسط واشنگتن حمایت می شد را مثال بدهیم، حکومت شاهی ایران در عهد محمد رضا شاه پهلوی نمونه خوب می تواند باشد. آنچه در مورد دولت شاهی ایران آن زمان گفته می توانیم اینست که بدون شك مشروعیتش کاملاً قابل سؤال بود، اما با وجود همه کمبودی هاییکه داشت، در مدت حاکمیت خود حکومت سلطنتی به مردم و مملکت خود به طور عموم خدمت کرد. ایران از يك کشور فقیر که تقریباً از نگاه اقتصادی و رشد کم و بیش برابر افغانستان بود به يك کشور غنی که پول سرشاریکه از استخراج و مصادره نفت حاصل می کرد برای انکشاف سرزمین خود استفاده رویهم رفته مثبت و چشم گیر کرده بود

و در نتیجه ایران شاهی پهلوی بحیث یک قدرت منطقی تبارز نموده و حتی در رشد اقتصادی کشور های همسایه ناتوانتر مانند افغانستان حاضر به سهمگیری فعال بود.



در مقابل این مثال تاریخی که در همسایگی کشور ما اتفاق افتاده بود و از لحاظ زمان چندان دور هم نیست، حکومت آقای حامد کرزی که با کمک امریکا نیز به کرسی نشسته و از حمایت عام و تام آن برخوردار می باشد، در مدت تقریباً شش سال تا کنون که در صدر امور قرار داشته و برخوردار حدود بیشتر از بیست میلیارد دالر به اعتراف خود شان به انواع مختلف بوده است، برای مردم و مملکت خود چه کاری کرده است؟ صرف نظر از تحت الحمایه بودنش، از رشوة خوری و خویش خوری، از موجودیت کمونیست های سابق و از هزار عیب دیگری که در وجود این نظام که در نتیجه شاهکاری های آقای خلیلزاد و سایر طراح های سیاست امریکا در قبال افغانستان روی کار آمده است دیده می شود، از جمله عمده ترین عیب های این حکومت عدم لیاقت، عدم جرأت سیاسی، عدم وسعت دید و دور اندیشی برای مملکت خود، عدم دلسوزی واقعی برای غریب و بی چاره، و بلاخره عدم شناسایی ارزش های ملی و منافع واقعی کشور و مردم آن، بدون مصادره امتیازات و پرنسیپ های مربوط به استقلال ملی، حق خود ارادیت و خود مختاری، که همه اصول های هستند مندرج در منشور سازمان ملل متحد و که افغانستان عضوی بر حق از زمان تأسیس آن سازمان بوده است، می باشند.

از وظایف عمده و اساسی يك حکومت حفظ و تحمیل امنیت در سر تا سر کشور می باشد. امنیت شرط اساسی برای زندگانی و رشد يك جامعه می باشد. مردم افغانستان از زمان کودتای کمونیست ها تا امروز شاهد يك حالت بی امنی مداوم بوده و صدمه آنرا بدون چون و چرا هزار بار در جان خود تجربه کرده است. حکومت فعلی افغانستان برهبری حامد کرزی در مدت بیشتر از شش سال و با وصف موجودیت قوای آیساف و قوای امریکائی نتوانسته امنیت را بیاورد تا بتواند مردم افغانستان مصروف اعمار مجدد کشور خویش شود و در قسمت اعاده نظام سیاسی سعی ورزد. حکومت تحت الحمايه امریکا متمرکز در کابل نه تنها که در این مدت مؤفق نشده است تا امنیت سرتاسری را دوباره حکمفرما بسازد، بلکه يك بخش اساسی وظایف دولتی خود را به وکالت به يك فوج خارجی تسلیم نموده است.

هرگاه يك حکومت از يك بخش عمده صلاحیت ها و وظایف خود صرف نظر نموده و آنان را تسلیم يك قوه خارجی می کند، و آنهم نه برای مدت یکی یا دو روز - به اساس شرایط اضطراری که باعث ایجاد چنان يك حالت شده باشد - بلکه به شکل دوامدار، در آن صورت دیگر قضاوت عادلانه خواهد بود اگر آن حکومت را "تحدت الحمايه"، ناکام و اساساً نا مشروع و غیر مردمی بخوانیم.

قوای خارجی که در افغانستان بر پا شده است از دو قبیل است: قوایی که در اتحاد با امریکا در حمله ابتدائی سهم گرفت و به اساس مفاهیمات و معاهدات نظامی خاصیکه کشور هایشان با امریکا دارند در افغانستان هنوز هم حاضر اند و اما از نگاه قانون بین المللی موجودیت شان هیچ کدام پایه مشروع ندارد. از سوی دیگر قوای است که کم و بیش دارای عین ترکیب است اما از طرف سازمان ملل متحد مؤظف شده است تا بمنظور اعاده امنیت و در راه «عادی ساختن» شرایط سیاسی کشور تلاش نماید. آیساف، ولو که موجودیت آن اخیراً بخود شکل مغشوشتری را گرفته است، چه رهبری آن زیر قیادت مشترک سازمان ناتو قرار گرفته است، نسبتاً شکل قانونی تر را دارد و یا حد اقل به ادامه موجودیت آن در حریم افغانستان دلایلی از نگاه قانون بین المللی پیدا شده می تواند.



سؤال حتمی که باید از خود و از دیگران پرسش کنیم اینست که این قوای عسکری خارجی برای چند مدت دیگر در خاک افغانستان باقی می مانند و به کدام اساس قانونی؟ علاوه بر سؤال دیگری که باید مطرح شود این می باشد که آیا ادامه موجودیت عسکر خارجی در حریم کشور ما واقعاً در اثبات اوضاع کمک می کند و یا اینکه بر خلاف سبب ایجاد عکس العمل مردم می شود و نارامی های بیشتر را خلق می کند؟ و این هم که آیا بازوی سنگین امریکا در افغانستان بعوض تقویة حکومت تحت الحمایه برهبری حامد کرزی، تأثیر عکس آنرا نمی داشته باشد و باعث تضعیف آن نمی شود؟ حکومتی که به خود اتکا کرده نمی تواند خودبخود نا کام است و تا زمان که این حکومت از زیر بال امریکا نبرآید، مشروعیت کافی کسب کرده نمی تواند و نمایندگی صحیح از مردم افغانستان کرده نمی تواند و دائماً سبب مخالفت های شدید و بشمول مسلحانه می باشد.

تأثیر پول سرشاریکه عمدتاً از طرف امریکا بالای افغانستان ریختانده می شود کاملاً بی سابقه است. این پول ذهنیت ها را دگرگون ساخته و ارزش های مهم را که بر مبنای آن جامعه کشور استوار بود متزلزل ساخته است. بخاطر پول جوان ها و مو سفیدان همچنان در شعبات استخباراتی استخدام می شوند و در مورد زندگی و فعالیت اکثراً بی غرضانه هموطنان خود تجسس نموده و آنها را گاهی سردچار مشکلات حیاتی کرده و گاهی هم سبب قتل شان نیز می شوند. در این شك نیست که هر کشور نیاز به يك دستگاه استخباراتی می داشته باشد تا بتواند امنیت ملی خود را تأمین نماید و پیشبین دسیسه های بیرونی و داخلی باشد. تا زمانی که دستگاه استخباراتی داخل چوکات قانون و با مراعات از حقوق بشر و مقدسات بشریت عمل می کند، گفته می توانیم که از دیدگاه حکومت به اصطلاح يك درد

حتمی است. اما ناگفته نماند که صورت سری و مرموز چنین دستگاه‌ها سبب شده تا آنان از قدرت خود سوء استفاده نمایند و بلاخره در بین مردم منفور شوند. کافی خواهد بود تا از نام‌های بعضی از این نوع سازمان‌ها مانند کی‌جی بی، سی‌آی‌ای، ان‌اس‌ای، خاد، موساد، آی‌اس‌آی، و غیره، ذکر نماییم تا بزودی درک نماییم تا چه حد این نوع سازمان‌ها منفور اند و چه تاریخچه عملکردهای ناشایسته و مغرضانه دارند که اصلاً تشریح آن حد اقل تسوید چند هزار صفحه را در بر خواهد گرفت.

در اکثر کشورهای دنیا قانون و مقررات در مورد شکل همکاری اتباع‌شان با مؤسسات استخبارتی کشور دیگری وجود دارد و در رابطه در مواد قوانین اساسی‌شان و یا در مندرجات قانون قضایی‌شان تشریحات داده شده است. کافی خواهد بود تا یاد آور شویم که قوانین کشورهای متمدنی حتی به اندازه بیشتر در این موضوعات توجه نشان می‌دهند زیرا آنرا بحیث یک پایه اساسی امنیت ملی خود می‌دانند. متأسفانه در افغانستان همه اصول و احساس بمنظور نگاهداشت منافع ملی و راز دولت از بین رفته است. شاید تماس یک عده مردم با چنین سازمان‌ها در زمان جنگ و جهاد بی تأثیر نبوده باشد چه طوریکه در بخش دیگری این نوشته متذکر شدیم، در جریان آن مدت بحران و بی ثباتی و زیستن در ممالک بیگانه، نزد یک تعداد مسئولین سیاسی و نظامی کشور معامله با نمایندگان دستگاه‌های استخبارتی خارجی مربوط به کشورهای ذی‌دخل و ذی‌علاقه تقریباً عادی شده بود. از این لحاظ شاید فاصله کافی و لازمه در ذهن اشخاصیکه امروز در صدر امور کشور قرار دارند و یا ادعای آنرا دارند وجود نداشته باشد تا درست درک نموده بتوانند که منافع ملی چه است و چه قدر همکاری با دستگاه‌های استخباراتی بیگانه و جیره خور شدن آنها مغایر منافع مملکت‌شان و حیثیت خودشان می‌باشد.

قانون به همه اتباع و باشندگان کشور باید عیناً تطبیق شود و حکومت باید درک کند که مسئولیت همه اتباع کشور را به عین شکل و بدون هیچ نوع تبعیض دارد. این اصل بدین معنی است که حکومت نه تنها مسئولیت اتباعیکه قانون را تطبیق می‌نمایند و در محیط کشور خود بدون ایجاد مشکلات زندگی می‌نمایند دارد بلکه عیناً مسئولیت اتباع که قانون را مراعات نمی‌کنند و یا مرتکب جرایم می‌شوند می‌داشته باشد. علاوه‌بر این موضوع را دورتر توضیح بدهیم این را هم باید بگوئیم که حتی در شرایطی که فردی و یا گروهی در مقابل حکومت به دلایلیکه که بنظر خودشان مشروع می‌باشد، ولی که بنظر حکومت خلاف قانون و محکوم شناخته می‌شود، مبارزه مسلحانه را پیش ببرند،

باز هم وظیفه حکومت است تا برای آن معضله که در داخل ساحة صلاحیتش، یعنی در داخل سرحدات کشور، رخ داده است، راه حل درك نماید - که آن راه حل مسالمت آمیز و یا با استفاده از زور در داخل چوکات قانون باشد. اگر از نگاه فرضی فکر کنیم که مملکت يك خانواده است و در آن حکومت نقش پدر و مادر را ایفا می کند و اتباع کشور نقش اولاد را بازی می کنند، در آن صورت بهتر درك کرده می توانیم که حکومت نه تنها وظیفه های قانونی دارد بلکه مسئولیت های اخلاقی و وجدانی نیز در مقابل مردم دارد.



اگر این اصل را قبول نکنیم که برای مبارزات سیاسی و حتی برای مبارزات مسلح خود نباید حتی يك شانزده پولی را هم از منابع و مراجع خارجی قبول کنیم، افغانستان هیچگاه صلح و آرامی دوام دار را که برای رشد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور ما ضرور است، نخواهد دید. میان همه باید این اساس را قبول کنیم که اگر به سطح سیاسی خود را قرار می دهیم و ادعای رهبری سیاسی را در کشور خود داریم، باید اعتراف کنیم که خلاف اصول و خلاف مندرجات قانون مملکت می باید باشد اگر، بمنظور پیشبرد مبارزات سیاسی خویش، شخصی، گروهی، حزبی و یا حکومتی از جانب منابع خارجی، یعنی غیر افغانی، کمک های مالی و یا نظامی بدست آورد. بی دلیل نیست که در خیلی کشور های دنیا، بشمول بطوری خیلی جالب در خود ایالات متحده امریکا، این اصل مراعات می شود و در آن قانون شان بصراحت درج است. اما متأسفانه امروز امریکا با پول خود و سیاست غیر معقول خود لشکر های هموطنان ما را، به هر سن و سال، از هر گروه و قوم و از هر سویه علمی و هر مسلک، به تجسس استخدام کرده و تعداد بی شمار دیگری را جیره خور خود ساخته است...

افغانستان يك كل است اعم از اقوام و گروه های اجتماعی مختلف و متنوع ولی از نگاه جغرافیه سیاسی زیر يك نام و در يك واحد همه ما شامل و محدودیم. بعوض اینکه دنبال فرق های که وجود دارد بگردیم و آنرا دامن بزیم و باعث تفرقه اندازی شویم، بهتر خواهد بود تا متوجه جوانب و خاصیت های مشترك که در طول سالیان متمادی تاریخ کهن کشور ما پروریش یافته و ما را متحد می سازد شویم. در جریان حدود سی سال گذشته ملیون ها تن از هموطنان ما در کشور های همسایه هجرت کردند و در آن موقع اکثراً متوجه شدند که، با وجود مهمان نوازی و حتی بعضی اوقات قرابت قومی مردم آن دیار، تفاوت های فرهنگی و تب و عادات بصورت انکار ناپذیر وجود دارد. بر مبنای این واقعت يك عده زیاد مردم ما فهمیدند که با وصف تفاوت های قومی و یا لسانی، هویت مشترك افغان شان از همه چیز دیگر قوی تر است و اهل يك کشور زیبا و دارای افتخارات تاریخی و فرهنگی بی شمار، میهن بی نظیر شان، افغانستان عزیز اند.



منافع ملی باید بالاتر از منافع شخصی، خانوادگی، قومی و منطقوی باشد. اهالی مملکت در هر گوشه و کنار خاک افغانستان که زیست داشته باشند، عین حیثیت، عین حقوق و لایق عین احترام از جانب همگی و به درجه اول از طرف حکومت می باشند. هر افغان به همان شکلیکه مکلف اجرای وظایف و مسئولیت ها در مقابل مملکت و حکومت است، وی نیز مستحق خدمات و بهرمندی از سهولت هاییکه بایست از جانب حکومت برایش مهیا شود می باشد.

در آخر اگر خواسته باشیم کشور و جامعه خود را از نابودی و حالت نافرجام فعلی نجات بدهیم، این اصل را باید قبول کنیم که منافع ملی بالاتر از منافع شخصی، خانوادگی، قومی و منطوقی باشد؛ که قانون به همه اتباع و باشندگان کشور عیناً تطبیق شود؛ که مبارزه داخلی به هیچ صورت با پول خارجی پیش برده نشود؛ که سر و مال و کرامت انسانی در هر شرایط، بشمول در شرایط جنگ، احترام گردد؛ که حکومت و اداره مملکت يك امانت است و که به آن نباید خیانت کرد؛ که مبارزه سیاسی داخلی بزور شمشیر و باروت پیش برده نشود؛ که بحث در صحنه سیاسی بر مبنای رقابت های مفکوروی و در يك فضای مثبت و محترمانه با مرام آبادی کشوری و اعتلای سطح زندگی و دانش مردم صورت گیرد؛ که میهن خاك يك پارچه و لاتجزا همه ما است؛ که همه اقوام افغانستان يك برابر و دارای حقوق و وظایف مساوی می باشند؛ که تبعیض قومی، اجتماعی، منطوقی، جنسی و یا مذهبی خلاف حقوق و کرامت انسانی است؛ که همزیستی مسالمت آمیز برای اهالی مملکت يك شرط حتمی است و برآوردن آن از وظایف علیای حکومت می باشد؛ و بلاخره که وظیفه وجدانی همه افغانهاست تا کشوری را که آبا و اجداد شان بدست شان مستقل و سربلند تسلیم کرده اند، حد اقل به همان شکل آنرا به نسل های آینده برسانند.

*** پایان ***